

## میراث نومحافظه کاران و آینده آن در دولت اوباما

محمدعلی حیدری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۵

حمید رهنورد<sup>۲</sup>

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۷/۴

صفحات مقاله: ۹۱-۱۲۰

### چکیده

نومحافظه کاری واژه‌ای است که در ادبیات روابط بین‌الملل در طول هشت سال دولت بوش به کثرت یاد شده است. به راستی نومحافظه کاری چیست؟ آیا یک جنبش فکری است یا یک روند و مسئله‌ی تاریخی که با قدمتی هفتاد ساله با تلفیقی از آموزه‌های فکری متنوع، تبدیل به جریانی پیچیده، مبهم و البته قدرتمند گردیده است. در روند تحول نومحافظه کاری که با قدرت‌گیری آن در عرصه‌ی دولتی همراه بوده، منجر به وقوع دو جنگ افغانستان و عراق و اتخاذ تصمیمات بنیادین در عرصه‌ی داخلی گردیده است. لذا این سؤال در ذهن متبادر می‌گردد که نومحافظه کاری دارای چه پتانسیل و روند فکری ای بوده که توانسته این چنین اقداماتی را در دو سطح یاد شده ایجاد نماید؟ تحلیل خواهیم نمود که نومحافظه کاری دارای ریشه‌های عمیق تاریخی بوده که از دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نشأت گرفته و در طول حیات خود به واسطه‌ی ترکیب آموزه‌های مختلط همچون لیبرالیسم، محافظه‌کاری و سوسیالیسم دارای پیچیدگی‌های مفهومی گردیده است. عقایدی که شامل بازار

۱ - دکتری روابط بین‌الملل از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۲ - کارشناس ارشد سیاست‌گذاری عمومی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

آزاد، دموکراسی، فردگرایی، حقوق برابر و در آخر طرفداری از تئوری‌های مارکسیستی همچون کشمکش طبقاتی و دخالت بیشتر حکومت در جامعه می‌باشد. همچنین به دلیل دمیده شدن آموزه‌های ارزشی آمریکایی در عرصه سیاست خارجی که شامل مذهب، حقوق بشر و دموکراسی می‌گردد دارای نقطه تمایز برجسته‌ای از جریان محافظه‌کاری گردیده است. موارد مطرح شده با توجه به وجود پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه‌کاران در آمریکا، فعال بودن مؤسسات و نهادهای پژوهشی و نظری نومحافظه‌کاری و تداوم ساختارهای بنیادین در سیاست خارجی آمریکا، می‌تواند از جمله عوامل تداوم نظری برخی آموزه‌های نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا باشد. در نهایت بر این اعتقادیم که نومحافظه‌کاری تبدیل به پوسته‌ی سختی در سیاست خارجی آمریکا گشته که دمکرات‌ها توانایی گذر از آن را به طور کامل نخواهند داشت.

\* \* \* \* \*

## کلید واژگان

نومحافظه‌کاری، محافظه‌کاری، سیاست خارجی، دولت بوش پسر، دولت اوباما

## مقدمه

اگر شما جمله‌ای را بخوانید که با «نومحافظه‌کاران معتقدند» شروع شود ۹۹/۴۴ درصد این احتمال وجود دارد که این جمله دارای هر مفهومی می‌باشد، که در آن صورت غیرواقعی خواهد بود. (Brooks, 2004: p. 24) دقیقاً نومحافظه‌کاری به چه معناست؟ اکنون حتی برخی از سیاستمداران آمریکایی با اعتماد به نفس زیادی درخصوص اینکه نومحافظه‌کار چه کسی است، صحبت می‌کنند و به نظر می‌رسد که تصور می‌کنند معنی این کلمه کاملاً آشکار است. این در حالی است که بسیاری از کسانی که تحت عنوان نومحافظه‌کار نامیده شده‌اند، از این استدلال که آنها را نومحافظه‌کار می‌نامند در شگفت هستند. امروزه آنچه که نومحافظه‌کاری می‌نامیم یکی از جریان‌های روشنفکری آمریکایی بوده که به طور متناوب ادامه

داشته است و برخلاف آنچه که منتقدان تئوری توطئه مطرح می‌نمایند این یک جنبش نیست، بلکه نومحافظه‌کاری مسئله‌ای است در تاریخ که به دقت نام‌گذاری شده است. فوکویاما معتقد است نومحافظه‌کاری مجموعه‌ای به هم پیوسته از ایده‌ها، استدلال‌ها و نتایجی از تجربه است که بایستی در منظومه‌ی خودش مورد قضاوت قرار گیرد (Fukuyama, (a) 2006: 73) به همین جهت است که بررسی و شناخت ابعاد مختلف جریان نومحافظه‌کاری ضرورت می‌یابد. جریانی که به‌رغم تکرار مکرر واژه‌ی نومحافظه‌کاری در روابط بین‌الملل در دوره‌ی بوش از شناخت کافی در نزد بسیاری از متخصصین حوزه‌ی علوم اجتماعی نیز به اندازه کافی امروزه برخوردار نگردیده است. از سویی دیگر با توجه به پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه‌کاران در جامعه‌ی آمریکا امکان بازگشت آنها به قدرت هرچند می‌تواند با تغییراتی در پاره‌ای از آموزه‌های فکری آنها همراه باشد، وجود دارد.

لذا علی‌رغم کنار رفتن رئیس‌جمهور نومحافظه‌کار از قدرت در آمریکا، اهمیت بررسی و مطالعه‌ی علمی این جریان کاهش نیافته و همچنان شناخت ابعاد مختلف آن مورد بحث محافل آکادمیک می‌تواند قرار گیرد. به همین جهت بخشی از این مقاله به بررسی بنیان‌های نظری این جریان پرداخته است و در بخش بعدی دلایل عینی خود را مبنی بر امکان بازگشت نومحافظه‌کاری به عرصه‌ی قدرت به آزمون می‌گذاریم. تمرین عملی بازگشت نومحافظه‌کاری را از طریق دو متغیر مورد بررسی قرار می‌دهیم اولاً به بررسی و تحلیل نقش مؤسسات، سیاستمداران و نظریه‌پردازان برجسته‌ی این جریان فکری می‌پردازیم و این سوال را مطرح می‌نماییم که تا چه حدی این نهادها و افراد هم‌چنان در عرصه‌ی قدرت آمریکا فعال هستند و در اتخاذ تصمیم‌سازی مؤثر می‌باشند؟ و دوماً سیاست خارجی دولت اوباما که برگرفته از کارشناسان و مشاوران دولت کلینتون می‌باشد، چه میزان توانسته است که نسبت به سیاست‌های هشت ساله بوش تغییراتی را اعمال نماید؟ لذا سؤال اصلی این مقاله عبارت است از پیشینه

و ریشه‌های فکری جریان نومحافظه‌کاری چیست؟ و سؤال فرعی آن که زمینه‌های احتمالی تأثیرگذاری و بازگشت نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا کدامند؟ مفروض این تحقیق آن است که به دلیل وجود پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه‌کاران در آمریکا و هم‌چنین فعال بودن مؤسسات و نهادهای پژوهشی و نظری نومحافظه‌کاری و در نهایت تداوم ساختارهای بنیادین در سیاست خارجی آمریکا، می‌تواند از جمله عوامل تداوم نظری برخی آموزه‌های نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا باشد. در این پژوهش قصد داریم طی دو بخش ابتدا به بررسی سیر پیدایش و تحول نومحافظه‌کاری پرداخته و سپس در بخش دوم سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و امکان تداوم آن در سیاست خارجی دولت اوباما و چشم‌انداز آتی این جریان فکری را مورد آزمون و بررسی قرار دهیم. شایان توجه این که این پژوهش عمدتاً بر آن بوده است که محورهایی از سیاست خارجی را که در دوره‌ی نومحافظه‌کاران به دوره‌ی جدید انتقال یافته است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. لذا بحث درخصوص وجوه جدید و تغییر یافته‌ی سیاست خارجی دولت اوباما مجالی دیگر را می‌طلبد.

### نومحافظه‌کاری به چه معناست؟

ریشه‌ی نومحافظه‌کاری در طیف برجسته‌ای از روشنفکران عمدتاً یهودی قرار دارد که در اواسط و اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰، توسط افرادی که در دانشگاه نیویورک حضور داشتند پایه‌گذاری شده است، گروهی که شامل ناتان گلزر<sup>۱</sup>، دانیل بل<sup>۲</sup>، ایروینگ هوو<sup>۳</sup> و کمی بعد دانیل پاتریک موینیهان<sup>۱</sup> می‌شدند.

1 - Nathan Glazer

2 - Daniel Bell

3 - Irving Howe

داستان این گروه در بعضی از کتب و مقالات ارائه شده است که به طور قابل توجه - ای در فیلم مستند جوزف دورمن<sup>۲</sup> بنام «مستدل کردن جهان»<sup>۳</sup> ارائه شده است. مهم - ترین میراث گروه دانشگاه نیویورک با رهیافتی ایده‌آلیستی درخصوص پیشرفت اجتماعی و جهانی بودن حقوق بشر با احساسات شدید ضدکمونیستی روسی همراه بوده است. پس این تصادفی نیست که چرا بسیاری از اعضای این گروه به عنوان تروتسکیست‌ها معروف شدند. لئون تروتسکی اگرچه یک کمونیست بود، اما حامیان او را در مقام مقایسه با خصوصیات متمسب به رژیم استالین مانند بی‌رحمی و خشونت گسترده، همسان وی نمی‌دانستند. این در حالی است که چپ ضدکمونیستی در تقابل با راست آمریکایی نسبت به کمونیسم سمپاتی نیز داشت که این به واسطه امکان دستیابی به اهداف اجتماعی و اقتصادی مورد نظر کمونیسم بود. اما در دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۳۰ در پی به قدرت رسیدن سوسیالیست‌ها، آنها تبدیل به نظام سیاسی شدند که نتوانستند به حداقلی از اهداف اعلام شده‌ی خود نایل گردند. (Fukuyama, (b) 2006) در حالی که همه‌ی متفکران گروه نیویورکی مذکور به سوی نومه‌محافظه‌کاری متمایل نشدند، خطر حرکت به سوی ایده‌آلیسم افراطی موضوعی بود که در زیرمجموعه‌ی کار بسیاری از اعضای این گروه قرار می‌گرفت.

نومه‌محافظه‌کاری اولین نمونه از یک مدل محافظه‌کاری قرن گذشته و محصولی آمریکایی است و همان‌طور که اشاره گردید به گروهی کوچک که اکثراً روشنفکران لیبرال یهودی بودند که در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از نظر فکری رشد نمودند تعلق دارد، هر چند به عنوان افراطی‌گرایان چپ اجتماعی آمریکا نیز نگریده می‌شدند. هم‌چنین آنها از عدم اختصاص هزینه‌ی کافی برای مسائل

1 - Daniel Patrick Moynihan

2 - Joseph Dorman

3 - Arguing the World

دفاعی ناراضی بودند که می‌توان به سناتورهای دمکرات همچون جاکسون<sup>۱</sup> و هنری اسکول<sup>۲</sup> که عقاید ضدکمونیستی شدیدی داشتند اشاره کرد. در این راستا لیبرال‌ها اولین کسانی بودند که از پیشوند «نو» به کسانی که بیشتر محافظه‌کار بودند اطلاق کردند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بیشتر لیبرال‌ها در نشریاتی که موضوعات اصلی‌شان سیاستگذاری داخلی بود، قلم می‌زدند، ولی سیاست خارجی همیشه در موضعی ثابت برای نومحافظه‌کاران تعریف شده است. عرصه‌ی دیگری که نومحافظه‌کاران از آن طرفداری نمی‌کردند، سیاست تشنج‌زدایی بوده است، آنها سعی در محدود نمودن شوروی و رویارویی مستقیم‌تری با بلوک شرق بودند که این سیاست‌ها منجر به بازدارندگی در مقابل شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گردید. (Christian Science Monitor, 2007)

به همین دلیل است که نیویورک تایمز معتقد است که نومحافظه‌کاری تقریباً در هر سطحی از عقایدشان، از راهروهای پژوهشکده‌ها تا پنتاگون نفوذ کرده است. همچنین به نقل از نیوزویک به نظر، تفکر نومحافظه‌کاری تبدیل به پوسته‌ی سخت در سیاست خارجی آمریکا شده است، یا به عبارت دیگر از دوره‌ی ریگان ساختارهای بنیادین سیاست خارجی آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است.

جریان فکری نومحافظه‌کاری امیدوار است، غمگین نیست، آینده‌نگر است، نوستالوژیک نیست و روند کلی آن امیدوارکننده است. نظریه‌پردازان برجسته‌ی قرن ۲۰ آن تمایل داشتند به تی.آر.اف.دی.آر و رونالد ریگان و نویسندگان جمهوری خواه و محافظه‌کار مانند کالوین کولدج<sup>۳</sup>، هربرت هوور<sup>۴</sup>، دویت

---

1 - Jackson

2 - Henry Scool

3 - Calvin Coolidge

4 - Herbert Hoover

آیزنهاور<sup>۱</sup> و بری گلدواتر<sup>۲</sup>، به دلیل همسویی عملی این سیاستمداران با نظریات‌شان به دیده‌ی احترام به آنها بنگرند. بر همین اساس اغلب سیاستمداران جمهوری‌خواه اواخر قرن ۲۰ بهره‌ای از این اندیشه‌ها داشتند و این حقیقتی است که سیاست‌های نومحافظه‌کاری در آن دوران به نتایجی فراتر از پایه‌های سنتی آن رسیده بود، که این امر کمک نمود که بسیاری از ایده‌های نومحافظه‌کاری برای اکثریت رأی دهندگان آمریکایی جذابیت بیشتری داشته باشد. (Kristol and Dean, 2003) و پیروزی بوش پسر در سال ۲۰۰۰ مصداق این تأثیر بود.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ نومحافظه‌کاری از چندین جریان فکری و روشنفکری دیگر تغذیه شد. یکی از این جریان‌ها از سوی دانشجویان لئواشترانس، تئوریسین سیاسی یهودی آلمانی بود، کسی که بر خلاف اغلب مطالب بی‌مفهومی که درباره او به وسیله افرادی همانند آنا نورتون<sup>۳</sup> و شادیا دروری<sup>۴</sup> نوشته شد، یک خواننده جدی متن‌های فلسفی بود و شخصی که نظراتش را درباره‌ی سیاست‌ها یا خط‌مشی‌های معاصر اغلب بیان نمی‌کرد و بالاتر از آن ادله‌ی مربوط به بحران مدرنیته که به وسیله‌ی نسبی‌گرایانی چون هایدیگر و نیچه مطرح شده بود، او را نگران می‌کرد و به همان اندازه‌ی این حقیقت که نه ادعاهای مذهبی و نه اعتقادات عمیق درباره‌ی ماهیت زندگی خوب نمی‌توانست او را از سیاست دور کند، ولی همانند متفکرین عصر روشنگری اروپائی، به آینده امیدوار و خوش‌بین بود. جریان روشنفکری دیگر ناشی از تفکرات آلبرت ولستر<sup>۵</sup> استراتژیست

---

1 - Dwight Eisenhower

2 - Barry Gold Water

3 - Anna Norton

4 - Shadia Drury

5 - Albert Wohlster

مؤسسه‌ی رند و کسی که معلم ریچارد پرل<sup>۱</sup>، زلمای خلیل زاد<sup>۲</sup> (سفیر اسبق آمریکا در عراق) و پاول ولفوویتز<sup>۳</sup> (معاون سابق وزیر دفاع) که در میان شاگردان دیگر او بودند، نشأت می‌گیرد. ولستر به شدت از مسئله‌ی گسترش سلاح‌های هسته‌ای و شکاف باریکی که پیمان منع گسترش این سلاح‌ها در سال ۱۹۶۸ باقی گذاشته بود، نگران بود و معتقد بود که این حمایت برای دستیابی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، گریزگاه مناسبی برای کشورهای خاص برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای خواهد شد. (Fukuyama, (b) 2006)

در مسیر بررسی تاریخچه‌ی نومحافظه‌کاری لازم است نگاهی به تفکرات فرانسیس فوکویاما بیندازیم، شخصی که مصراغه بیان داشته که با شاخه‌های مختلف جنبش نومحافظه‌کاری در ارتباط گسترده‌ای بوده است. او خود را دانشجوی اشتراوس می‌داند. کتاب «انسداد ذهن آمریکایی» را به عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها نوشته است، در مؤسسه‌ی رند شاغل بوده و با ولستر در موضوعات مربوط به خلیج فارس همکاری می‌کرد و هم‌چنین در دو پروژه با ولفوویتز مشارکت داشت. او اظهار می‌دارد که بسیاری از مردم کتاب وی تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» را یک رساله نومحافظه‌کاری تفسیر می‌کنند، هر چند او با این دیدگاه موافق نیست. او استدلال می‌کند با این دیدگاه موافق است که یک گرسنگی جهانی برای آزادی وجود دارد، در همه‌ی مردمی که به صورت اجتناب‌ناپذیری به سوی دمکراسی لیبرال هدایت می‌شوند و نیز این نکته که ما (غربی‌ها) در اواسط یک جنبش در حال رشد فزاینده و فراملی در جهت لیبرال دمکراسی زندگی می‌کنیم. فوکویاما معتقد است که این تفکر یک سوء فهم

1 - Richard Perel

2 - Zalmay Khalilzad

3 - Paul Wolfowitz



از این استدلال است. پایان تاریخ در نهایت استدلالی درباره‌ی مدرنیزاسیون است. پیشرفت تکنولوژیک برای یک جامعه‌ی مدرن، موفقیت و مطلوبیت محسوب می‌شود، زیرا اگر جامعه‌ای خشنود باشد، تمایل به تقاضای بیشتری برای مشارکت سیاسی دارد. از نظر وی لیبرال دموکراسی یکی از محصولات فرعی این روند مدرنیزاسیون می‌باشد، تفکری که تبدیل به خواستی جهانی (البته با تفاسیر گوناگون) صرفاً در دوره‌ی تاریخی اخیر درآمده است.

پایان تاریخ به عبارت دیگر، نوعی استدلال مارکسیستی برای وجود روند طولانی مدت از تکامل اجتماعی را ارائه نموده است، ولی حرکت آن به سوی لیبرال دموکراسی است نه کمونیسم. این موضع نومه‌محافظه‌کاری توسط افرادی همچون کاگان و کریستول در مقابل مکتب لنینیستی شکل داده شده است که تاریخ می‌تواند از طریق اعمال درست قدرت و اراده به جلو رانده شود. لنینیسم تراژدی دیدگاه بلشویکی بود (نقش روشنفکران آوانگارد در گذار به سوسیالیسم) که انعکاسی از آن به تقلید در آمریکا عمل شده است و نومه‌محافظه‌کاری به عنوان یک سمبل سیاسی و هم به عنوان یک مجموعه‌ی فکری در یک چنین مسیر تکامل یافته‌ای قرار دارد. (Fukuyama, (b) 2006) که فوکویاما معتقد است که او نمی‌تواند خیلی از آن حمایت کند.

#### گزاره‌های محوری نومه‌محافظه‌کاری

هسته‌ی مرکزی نومه‌محافظه‌کاری را می‌توان در سه گزاره‌ی اصلی و چهار گزاره‌ی الزامی از آن بیان کرد.

شرایط انسانی، انتخاب میان خیر و شر است و اقدام واقعی یک مشخصه‌ی سیاسی از طریق اراده‌ای که گذشتگان برای رویارویی با شر تأسیس نموده‌اند به وجود می‌آید.

اساس بنیادین دولت، متکی بر قدرت نظامی و اراده‌ی استفاده از آن است.

خاورمیانه و اسلام سیاسی، تهدید اصلی برای منافع ماورای دریاهای آمریکا است و برای فعال ساختن این سه عبارت نومحافظه‌کاری بایستی، موضوعات بین‌المللی به لحاظ اخلاقی به شکل مطلق‌گرا دیده شود. نومحافظه‌کاران متقاعد شده‌اند که آنها به تنهایی دارای زمینه‌های اخلاقی برتری هستند و استدلال می‌کنند که عدم تمکین به شکل مؤثر، رویارویی با دشمن را الزام‌آور می‌کند. تأکید بر ماهیت تک قطبی قدرت آمریکا، زمینه را برای اعمال گزینه‌ی نظامی به عنوان اولین انتخاب سیاسی فراهم می‌کند تا آخرین. آنها دانسته‌های درس ویتنام را بی‌اعتبار می‌دانند و اعتقاد دارند که این گونه باورها اراده‌ی آمریکا را برای اعمال قدرت نظامی تضعیف می‌کند. لذا بیشتر از آن پذیرای درس‌های مونیخ می‌باشند که معتقدند آنها بایستی قدرت نظامی پیشگیرانه‌ی آمریکا را تأسیس کنند.

تحلیل‌های ساده‌انگارانه و عمل‌گرایانه‌ی نمایندگان بوروکرات و دیپلماتیک همانند وزارت خارجه و متخصصین کشوری، باعث مشوش نمودن شناخت ایدئولوژیک سیاست‌های آنها می‌باشد.

پرهیز از ورود به پیمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به دلیل اینکه عضویت در آنها باعث انتقاد از آمریکا توسط آنها شده و معتقدند که این حقیقت آمریکایی می‌باشد. (Halper and Clarke, 2004)

در همین راستا دولت بوش پدر از نقطه نظر نسل‌های اولیه‌ی این نحله‌ی فکری که خودشان را به عنوان نومحافظه‌کار معرفی نمودند، بر این اعتقاد بودند که آموزه‌های آنها پیچیده و موضوعی برای تفسیرهای متفاوت می‌باشد و بر چهار اصل مشترک که نقطه‌ی برجسته‌ی این تفکر بعد از جنگ سرد می‌باشد و عبارت بودند از:

- ۱ - رعایت دمکراسی و حقوق بشر و به صورت کلی‌تر مداخله در امور سیاست‌های داخلی دولت‌های دیگر،

- ۲ - باور به اینکه قدرت آمریکا می‌تواند برای اهداف اخلاقی به کار برده شود،

۳ - زلزله و تشکیک درباره‌ی توانایی حقوق بین‌الملل و مؤسسات بین‌المللی برای حل مسائل جدی امنیتی،

۴ - دیدگاهی که مهندسی اجتماعی جاه‌طلبانه را مطرح می‌کند، که اغلب به نتایج غیرقابل انتظار منجر شده و بنابراین اهداف خودش را تضعیف می‌کند.

این تردید درخصوص نتایج مهندسی اجتماعی جاه‌طلبانه که اوایل اغلب برای سیاست‌های داخلی در راستای اقدامات مثبت همانند تجارت و رفاه اعمال می‌شد، پیشنهاد رهیافتی محتاطانه در راستای نگرش به جهان و آگاهی از این که ابتکارات و طرح‌های جاه‌طلبانه همیشه نتایج غیرقابل پیش‌بینی داشته است به کار می‌رفت. (Fukuyama, (b) 2006) اما امروزه این باور درخصوص استفاده از ظرفیت‌های اخلاقی قدرت آمریکا یا به عبارت دیگر، مداخله‌گرایی آمریکایی که در صورت اعمال می‌تواند ساختار سیاست‌های جهانی را مجدداً شکل دهد، با تردید روبرو شده است. نمونه‌ی جنگ عراق که این باور در شکل استفاده از آن برای اعمال قدرت علیه تهدیدهایی که درخصوص مهندسی اجتماعی وجود داشت، غلبه پیدا کرده بود، قابل تعریف است. دیدگاهی که بیشتر در نظریات نومحافظه‌کارانه کریستولی و کاگانی که چگونه و چرا قدرت بایستی مورد استفاده قرار بگیرد؟ وجود داشته است. آنها معتقدند که ماهیت قدرت آمریکا انجام چنین هدفی را ایجاب می‌کند. بدین معنا که ایجاد یک نظم جهانی دمکراتیک و صلح‌آمیز که از طریق ابزارهایی که کریستول و کاگان این ویژگی‌ها را مورد اشاره قرار می‌دهند (اشاره به چهار اصل مشترک نومحافظه‌کاری بعد از جنگ سرد می‌باشد). ویلیام معتقد است که نومحافظه‌کاران تمایل دارند که تأکید بر فضیلت سیاسی به عنوان ابزاری برای برخورد با چالش نهیلیسم داشته باشند. به طور صریح او معتقد است که نومحافظه‌کاری در جستجوی نجات فرهنگ آمریکایی از طریق بازسازی و بسیج مجدد فضیلت جمهوری خواهی است. نومحافظه‌کاران معتقدند که ایمان شکننده

شده و آزادی در حال تهدید می‌باشد و تحت این شرایط فضیلت، حیاتی و جوهری می‌باشد. (Cantell, 2007 Kosma, Mikko and)

بایستی توجه نماییم گسترش جریان نومحافظه‌کاری در درون جامعه‌ی آمریکا متأثر از اتخاذ موضعی اخلاقی و فرهنگی در قالب ضدیت با گسترش سکولاریسم افراطی و افول ارزش‌های مذهبی و آزادی‌های جنسی بوده است. مهم‌ترین نمایندگان سیاسی این جنبش سناتور مک‌کارتی، سناتور گلد واتر و جورج والاس بودند که مجله‌ی نشنال ریویو را به عنوان سخنگوی جریان فکری خود مطرح نمودند. در واقع نومحافظه‌کاری واژه‌ای با دامنه‌ای گسترده بوده که برای تشریح مجموعه عقایدی به کار رفته است که بین درخواست کاهش مالیاتی تا سانسور بیشتر برنامه‌های تلویزیونی و حتی مخالفت با مهاجرت خارجی‌ان و تلاش برای بازگرداندن آنان به وطن‌شان متغیر می‌باشد. با این وجود دو مضمون اصلی را می‌توان در مقوله‌ی نومحافظه‌کاری تفکیک کرد، ابتدا حمایت مجدد از اقتصاد لیبرالیسم کلاسیک و سپس عقاید محافظه‌کاری سنتی قرن نوزدهم در زمینه‌ی حفظ نظم، اقتدار و انضباط اجتماعی می‌باشند. پس تقریباً آنچه آشکار است در نهایت عقاید نولیبرال و نومحافظه‌کاری بر یکدیگر منطبق گردیدند.

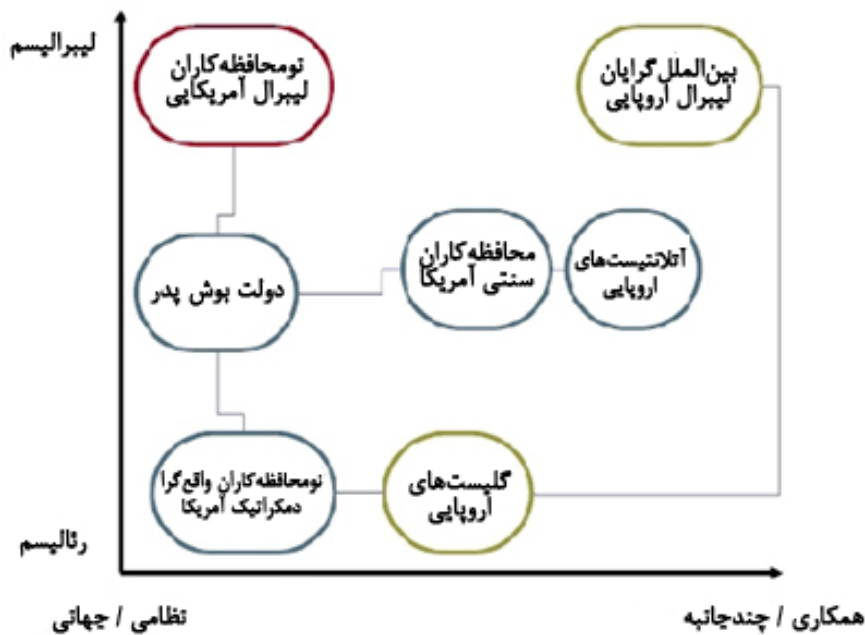
لذا اگرچه نومحافظه‌کاری محصول عوامل تاریخی متعددی است، ولی یکی از مهم‌ترین دوره‌های زمانی تأثیرگذار بر آن به دنبال رونق اقتصادی بلندمدت بعد از پایان جنگ جهانی دوم بود که به رکود اقتصادی اوایل دهه ۱۹۷۰ منجر شد، که همزمان با آن افزایش بیکاری، همراه با تورم شدید باعث شد عقاید کینزی درباره‌ی مدیریت اقتصادی دولت تحت فشار بسیاری از جانب جناح راست سیاسی قرار بگیرد، از طرفی دیگر نومحافظه‌کاری تحت تأثیر عوامل اجتماعی، بویژه بسط یک فلسفه‌ی اجتماعی نولیبرالیستی قرار گرفت. هراس آنها از این بود که این وضع منجر به فساد دوگانه، بی‌بندباری و وابستگی به رفاه گسترده شود. جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا با جذب شماری از روشنفکران لیبرال همچون

ایروینگ کریستول و نورمن پادهورتز که به صورت منتقدین آشکار دولت دمکرات کارتر مطرح شدند، از حمایت چشمگیری در نزد افکار عمومی برخوردار شدند. (Christian Science Monitor, 2007) در نهایت عوامل بین‌المللی نیز باعث تقویت احساسات ملی‌گرایی در درون نومحافظه‌کاری شد و ترس از کمونیسم را تشدید کرد و باعث گردید نومحافظه‌کاری از قدرت فزاینده‌ی نظامی آمریکا و نیز کاهش اعتباراتش به واسطه جنگ ویتنام و مسئله‌ی گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران احساس خطر نماید.

در واقع بسیاری از نومحافظه‌کاران دارای عقاید اجتماعی عمیق محافظه‌کاری هستند. هر چند که آنها طرفدار آزادی هستند، اما آزادی را در شرایط اساساً اقتصادی آن تعبیر می‌کنند. (Wolfson, 2004) با این مهم آزادی اقتصادی باید با توجه به نظم اجتماعی تعدیل شود. از این روست که برای نومحافظه‌کاری مقدور است که از گسترش آزادی در امور اقتصادی و همزمان با آن خواست اقتدار در حیات اجتماعی دفاع نماید. پس نومحافظه‌کاری از برخی جهات واکنشی به بی‌بندوباری‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ است. در طول این دهه رفاه فزاینده پس از دوران جنگ منجر به آمادگی بیشتر بویژه در میان جوانان برای زیر سؤال بردن و انتقاد از اخلاق مرسوم و معیارهای اجتماعی شده بود؛ به طوری که در طول این سال‌ها دیگر نومحافظه‌کاران علاقمند به تمرکز بر سیاست داخلی نبودند و به نقایص نیودیل و جامعه‌ی بزرگ آگاه بودند. آنها به طور قابل توجهی در ظرفیت دولت برای حل بسیاری از مسائل عمیق اجتماعی شک کردند، به این دلیل پودهرتز به نومحافظه‌کاران این دوره به عنوان لیبرال‌هائی که با واقعیت روبرو شده‌اند اشاره می‌کند. (Atkins and Tartakovsky, 2003)

با توجه به مطالب ارائه شده در آموزه‌های فکری نومحافظه‌کاران باعث گردید این گونه معرفی شوند که آنها از قدرت آمریکا برای پیشبرد منافع حیاتی آن به هر اقدام ممکن دست خواهند زد. این مهم دقیقاً نکته‌ای است که

نومحافظه‌کاران را از محافظه‌کاران سنتی جدا می‌کند. با جنگ بالکان نومحافظه‌کاران نشان دادند که چگونه خشونت در بوسنی را به دلیل غیر استراتژیک بودن آن به عنوان مسئله‌ای غیر مهم تلقی نمودند به طوری که وزیر امور خارجه‌ی آمریکا جیمز بیکر اظهار داشت که نیرویی در این جنگ نداریم، ولی سپس نومحافظه‌کاران از مداخله علیه صرب‌ها به دلیل نقض حقوق بشر و شاید دلیل اصلی آن حمایت بیدریغ روس‌ها و ضرورت مهار آنها در بالکان از بمباران ناتو حمایت کردند. این در حالی بود که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نقض حقوق بشر در بالکان به شکل گسترده در جریان بود و این پاسخ دیر محقق گردید. امروزه نومحافظه‌کاران نه تنها در محافل پر قدرت مالی و بانکی و در مؤسسات پژوهشی و نظریه‌پردازی حضور دارند، بلکه با توجه به پیشینه‌ی طولانی این جریان روشنفکری از قدرت استدلال قابل توجهی نیز بهره‌مند می‌باشند. (Atkins and Tartakovsky, 2003) با توجه به حضور قابل توجه نومحافظه‌کاران در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی آمریکا و از سویی دیگر علایق و منافع حیاتی آمریکا در سیاست خارجی، عوامل بنیادینی هستند که می‌تواند دولت اواما را به تداوم بخش عمده‌ای از مسیر سیاست خارجی طی شده توسط نومحافظه‌کاران سوق دهد. (برای اطلاعات بیشتر در مورد تفاوت‌های محافظه‌کاری با نومحافظه‌کاری به نمودار ۱-۱ توجه فرمایید.)



نمودار ۱-۱ - نومحافظه‌کاری در نقشه ائتلاف سیاست خارجی

### سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و امکان تداوم آن در سیاست خارجی اوباما

در اول ژوئن ۲۰۰۲ در وست پوینت، بوش اصول سیاست خارجی دولت خود را که به عنوان دکترین بوش شناخته شد اعلام کرد. این دکترین شامل سه بخش بود،

- ۱ - آمریکا صرفاً به دکترین‌های جنگ سرد مانند بازدارندگی و مهار تکیه نخواهد کرد، بلکه به جای آن استراتژی دخالت پیش‌گیرانه در راستای جنگ با دشمن، تخریب طرح‌های آنها و روبرو شدن با بدترین تهدید قبل از آنکه آنها پدیدار شوند را تعقیب می‌کند.
- ۲ - آمریکا بر صدور دمکراسی تمرکز خواهد کرد و الزامات ضروری برای آزادی در سراسر آفریقا، آمریکای لاتین و کل جهان اسلام را اعمال خواهد کرد.

- ۳ - آمریکا برتری نظامی خود را فراتر از هر چالشی حفظ خواهد کرد. در سپتامبر ۲۰۰۲ دولت بوش استراتژی امنیت ملی آمریکا را اعلام کرد که

دکترین بوش را در این سه عنصر فرمول‌بندی کرده بود:

۱ - ضربه‌ی پیش‌دستانه

۲ - توسعه‌ی دموکراسی

۳ - برتری نظامی. (Gui, 2005)

اصول مطرح شده دال‌های مرکزی سیاست خارجی دولت بوش را مدیریت می‌نمود. اکنون این سوال می‌تواند مطرح گردد که آیا امکان تداوم این متغیرها که به منزله‌ی تداوم افکار نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی آمریکا است چگونه خواهد بود؟ همچنین با توجه به منافع تعریف شده و گسترده‌ی آمریکا در جهان که از آن به عنوان منافع حیاتی آمریکا نام برده می‌شود، در شرایط کنونی با مدنظر قراردادن موضع‌گیری‌های او‌باما امیدهای ایده‌آلیستی برای انجام تغییرات آیا به نظر تحقق‌پذیر می‌رسد؟ اگر پاسخ را منفی بدانیم آیا این به معنای تداوم خط‌مشی اتخاذ شده از سوی نومحافظه‌کاران نیست؟ پاسخ به این سئوالات محورهای اصلی این بخش را تشکیل خواهد داد. به همین جهت مقایسه‌ای تطبیقی از سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی دولت او‌باما در سه متغیر بالا اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

هشت سال سیاست خارجی بوش و عدم پیروی از رژیم‌های چندجانبه‌گرایی همانند سازمان ملل و ناتو و به طور کلی بی‌اعتنایی به قواعد حقوق بین‌الملل برای تضمین بهتر منافع ملی آمریکا تعقیب شد، اصلی که امروزه به شدت توسط تیم سیاست خارجی او‌باما مطرود شمرده شده است. او‌باما معتقد به اصل چندجانبه‌گرایی و تقسیم هزینه‌های سیاست خارجی به متحدین آمریکا می‌باشد و در این راستا قدم‌های متعددی را برداشته است، هر چند توجه به این نکته ضروری است که چندجانبه‌گرایی مدنظر هرگز به معنای سنگین بودن و برابری صندلی‌های دور میز مذاکره نیست، بلکه در این چندجانبه‌گرایی نیز سیاستمداران آمریکایی به دنبال نقش رهبری‌کننده در تصمیم‌سازی‌های بین‌المللی می‌باشند.



صدور دموکراسی در سیاست خارجی آمریکا همواره از اصول تعریف شده در قانون اساسی این کشور می‌باشد که برای سیاستمداران آن تعریف نموده است که ارزش‌های آمریکایی را که بویژه بعد از جنگ جهانی دوم تحت عنوان حمایت از جهان آزاد تداوم یافته است، حمایت کند. در واقع حمایت از این اصل بنیادین در سیاست خارجی آمریکا بدین لحاظ بوده است که پیرو جمله کانت که کشورهای دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند، آمریکا به دنبال ترویج اصول دموکراسی در کشورهای دیگر بوده است. ولی در انتقال این جریان ارزشی، یک استثنا همواره وجود داشته است و آن اینکه سیاست ترویج دموکراسی و حمایت از جهان آزاد پیش شرط ایجاد امنیت در آمریکا بوده است. در نتیجه در ابعاد زمانی و مکانی شاهد هستیم در صورت تهدید خود امنیت، حمایت از دموکراسی همواره در بعد دوم سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. به عبارت دیگر حمایت از دموکراسی زمانی که با منافع ملی آمریکا در تضاد بوده است به اولویت بعدی سیاست خارجی آمریکا منتقل شده است که مصداق‌های فراوان بعد از جنگ جهانی دوم شاهد این مدعا می‌باشد. بویژه آن که تیم سیاست خارجی آمریکا همانند دولت بوش بسیار آرمان‌گرا نبوده و به دلیل روحیه‌ی عمل‌گرایی، توازنی میان حمایت از دموکراسی و منافع حیاتی آمریکا و توانایی‌های آن مطمئناً ایجاد خواهد کرد.

گستره‌ی منافع ملی آمریکا در سطح جهانی باعث گردیده است که حوزه امنیتی گسترده‌ای را نیز برای این امر تعریف نماید، به طوری که آمریکا امروزه در بیش از ۱۰۰ کشور جهان حضور نظامی دارد. لذا از نظر سیاستمداران کاخ سفید برتری نظامی قاطع نسبت به سایر رقبای احتمالی آمریکا یکی از اولویت‌های اساسی در سیاست‌های استراتژیک این کشور همواره بوده است که دولت اوباما نیز از این گزینه حمایت‌های لازم را ابراز داشته است.

### بررسی موضوعی سیاست خارجی دولت بوش و اوباما

برای قرار دادن یک موضوع در دستور کار سیاستمداران یکی از متداول‌ترین روش‌ها طرح اولیه آن در محافل آکادمیک و مراکز تحقیقاتی مربوط به سیاست خارجی است که توسط متخصصین حوزه‌های مربوطه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته و جوانب مختلف آن تجزیه و تحلیل گردیده و نهایتاً پس از طی فرآیندهای تصمیم‌گیری به سیاست تبدیل می‌گردد. نومحافظه‌کاران در مراکز مختلف آکادمیک و تحقیقاتی مانند مؤسسه‌ی امریکن اینترپرایز حضوری قدرتمند در عرصه‌ی تصمیم‌سازی و حتی تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهت پذیرش بیشتر ایده‌های خود را دارند و این باعث گردیده است که با توجه به ریشه‌های تاریخی و پایگاه‌های اجتماعی این جریان که از دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ آغاز شده و تاکنون تداوم یافته است، تأثیرگذاری این جریان بر افکار عمومی غیرقابل چشم‌پوشی باشد. در واقع علت موفقیت این جریان فکری را بایستی در تکیه بر دال‌های مرکزی فرهنگ جامعه‌ی آمریکا از جمله استثناگرایی آمریکایی، (Lipset, 1997) ضرورت حمایت از ارزش‌های ایده‌آلیستی مانند دموکراسی و آزادی و غیره جستجو کرد که به واسطه‌ی روحیه‌ی میهن‌پرستی عمیقی که در آمریکا وجود دارد، با تلفیق ایده‌های مذکور در سیاست خارجی در قالب حمایت از جهان آزاد، دموکراسی و حقوق بشر تبلور یافته است و تقریباً اکثر دولت‌های حاکم بر آمریکا بویژه از جنگ جهانی دوم به این سو کم و بیش بر آنها تأکید کرده‌اند.

از سویی دیگر جدال مرکزی در آمریکا با توجه به آرایش طبقاتی جامعه آمریکا جدال سیاسی مبتنی بر یک شکاف اجتماعی اصلی است که حزب جمهوری‌خواه عموماً نماینده‌ی طبقات متوسط و متوسط به بالا بوده و حزب دمکرات نماینده‌ی طبقات متوسط و متوسط به پایین و اقلیت‌ها می‌باشد. بنابراین نومحافظه‌کاران که جریانی از حزب جمهوری‌خواه تلقی می‌شوند با توجه به بهبود وضعیت اقتصادی یا رکود آن دارای پایگاه اجتماعی قابل توجهی می‌باشند که

تحت شرایط متفاوت سیاسی و اقتصادی بعضاً دچار صعود و یا نزول می گردند، اما در هر حال امکان بازگشت آنان به قدرت با توجه به وجود این پایگاه اجتماعی وجود دارد. برای نمونه بیل کلینتون به عنوان یک رئیس جمهور موفق دمکرات بویژه از نظر اقتصادی که در طول هشت سال ریاست جمهوری توانست بیش از ۲۲ میلیون شغل ایجاد نماید و با مازاد ۱۶۰ میلیارد دلاری، ریاست جمهوری را به نومه محافظه کاران واگذار کرد، مصداقی از این ادعا می باشد. بنابراین حتی موفقیت یک رئیس جمهور دمکرات در بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی آمریکا در داخل و خارج تضمین قطعی برای جلوگیری از بازگشت نومه محافظه کاران به قدرت نیست. زیرا علاوه بر مباحث مهم اقتصادی که در تصمیم گیری رای دهندگان آمریکایی تأثیر اساسی دارد، مباحث فرهنگی، اجتماعی و امنیتی و طبقاتی نیز در گرایش رای دهندگان تأثیرگذار است، به همین دلیل نایستی شکست نومه محافظه کاران در انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۸ را به معنی پایان کار آنان در زندگی سیاسی آمریکا تلقی کرد. بویژه که آمریکا در صحنه داخلی با بحران اقتصادی و در صحنه بین المللی با رقبای در حال رشدی همانند چین روبرو است.

از بعدی دیگر تغییراتی که دولت اوباما مدعی ایجاد آن است نتیجه‌ی مستقیم بازخوردهایی است که سیاست خارجی دولت بوش در هشت سال اخیر به وجود آورده است. به نحوی که خود دولت بوش پس از تحلیل هزینه و فایده نتایج منفی پاره‌ای از دکرترین خود مانند یک‌جانبه‌گرایی عملاً در دور دوم دولت بوش به تغییراتی قابل توجه در استراتژی سیاست خارجی خویش با انتخاب کاندالیزا رایس مبادرت ورزید. به طوری که دیپلماسی چندجانبه‌ی رایس درخصوص مسائل هسته‌ای ایران و کره‌ی شمالی در همین راستا قابل تجزیه و تحلیل است. بنابراین به نظر می‌رسد اوباما نیز با درک نگرش منفی افکار عمومی آمریکا به درگیر شدن بیش از پیش آمریکا در مباحث سیاست خارجی، بویژه از نوع نظامی‌گرایانه‌ی آن مانند افغانستان و عراق خواهان کاهش مداخلات نظامی

آمریکا در خارج گردید. از همین رو اتخاذ این سیاست‌ها را تا حدودی می‌توان ناشی از درک ضرورت تغییر سیاست خارجی دولت بوش در حوزه‌های معین که بعضاً خود دولت بوش نیز بدان اقدام کرده بود، برشمرد و صرفاً تغییری ناشی از روی کار آمدن دولت جدید نیست.

در این راستا می‌توان به مصداق‌های عینی متعددی اشاره کرد.

تداوم مخالفت با تشکیل دادگاه جنایی بین‌المللی که می‌تواند در آینده امکان محاکمه‌ی فرماندهان نظامی آمریکا را به‌خاطر کشتار غیرنظامیان در برداشته باشد. دستور اوباما برای عدم محاکمه و مجازات شکنجه‌گران زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب که در راستای تحکیم جایگاه ارتش آمریکا و امنیت شغلی و فردی کارکنان و فرماندهان ارتش صادر گردیده است. هر چند این دستور در تضاد با ارزش‌های حقوق بشر، دموکراسی و حتی وعده‌های انتخاباتی وی قرار دارد.

افزایش ۳.۵ درصدی بودجه‌ی پنتاگون در سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۹، (Kimberly, 2009) که به معنای تداوم دکترین نومحافظه‌کاران حداقل در این خصوص باشد که برتری نظامی آمریکا نسبت به دیگر رقبای نظامی‌اش در جهان بایستی حفظ شود. از سویی دیگر این افزایش بودجه نشان از تداوم نفوذ و قدرت مجتمع‌های نظامی - صنعتی که ترومن در دهه‌ی ۱۹۵۰ به آن اشاره کرده بود، در تنظیم سیاست داخلی و خارجی آمریکا قرار دارد.

کاهش تعداد نیروهای آمریکا در عراق که جزء وعده‌های انتخاباتی اوباما محسوب می‌شود با اعزام آنها به افغانستان و افزایش تعداد نیروهای نظامی در افغانستان عملاً تغییری در اعزام نیروهای نظامی و کاهش مداخلات در خارج ایجاد نکرده است و صرفاً یک جابجایی جغرافیایی صورت گرفته است، که این هم از جمله علایق نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی می‌باشد.

یکی از محوری‌ترین عواملی که باعث گردید که ایران و کره‌ی شمالی از طرف بوش در محور شرارت قرار گیرند، تداوم برنامه‌ی هسته‌ای این دو کشور

بود که سیاستمداران نومحافظه‌کار مدعی نظامی بودن این برنامه بوده‌اند و خواستار تداوم فشار و تحریم‌ها برای جلوگیری از ادامه‌ی برنامه‌ی هسته‌ای این دو کشور بوده‌اند. دولت اوباما نیز دقیقاً در همین راستا به دنبال تمدید تحریم‌ها و افزایش فشارها در صورت ادامه‌ی این برنامه‌ها بوده است.

تأکید بر حمایت از امنیت اسرائیل و حل مناقشه‌ی اعراب - اسرائیل از طریق حمایت از تشکیل دو دولت مستقل فلسطین و اسرائیلی در حقیقت تداوم سیاست خارجی دولت بوش در این حوزه می‌باشد. همزمان با ناکامی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله و جنگ ۲۲ روزه در نوار غزه و افزایش نفوذ ایران در لبنان و منطقه باعث گردیده است که اسرائیل و پاره‌ای از کشورهای محافظه‌کار عرب از افزایش نفوذ ایران اعلام خطر کرده و خواستار حمایت بیشتر آمریکا در مقابل ایران گردیده‌اند. این وضعیت جاری در منطقه به همراه افزایش توانایی‌های حزب‌الله لبنان<sup>۱</sup> باعث گردیده که دولت اوباما تعهد بیشتری بر حمایت از امنیت اسرائیل ارائه نماید.

تأکید بر تداوم مبارزه با تروریسم همچنان در لیست اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا قرار دارد و کشورهای مخالف منافع ملی آمریکا همچنان از سوی آمریکا به عنوان حامیان تروریسم بین‌المللی مورد اتهام قرار می‌گیرند. با توجه به موارد مطرح شده در سیاست خارجی آمریکا همواره سیاستمداران کاخ سفید خود را حامی دموکراسی نشان می‌دهند، هر چند که آنها معتقدند در تلاش‌های خود برای توسعه‌ی دموکراسی صرفاً به قدرت نظامی متکی نیستند. به طوری که این رهیافت را این‌گونه می‌توانیم نامگذاری نماییم که سربازان بیشتر آری اما سمینارهای بیشتر، به همان اندازه که به معنای تأکید بیشتر بر اهمیت اقدامات فکری و فرهنگی برای توسعه دموکراسی می‌باشد (سمینارهای

۱ - حزب‌الله همچنان در لیست گروه‌های تروریستی آمریکا قرار دارد.

فکری). (Kosma, Mikko and Cantell, 2007)

لذا سیاستمداران آمریکایی معتقدند که در حال حاضر قدرت نظامی آمریکا غیرقابل چالش است و این واقعیت مسئولیت‌هایی را خوب یا بد ایجاد خواهد کرد. به نظر می‌رسد این تفکر الزامات زیر را به دنبال می‌آورد.

میهن‌پرستی یک احساس طبیعی و سالم است و بایستی به وسیله‌ی نهادهای عمومی ارتقاء داده شود. زیرا که آمریکا قدرت خاصی را از میهن‌پرستی به دست می‌آورد و این به دلیل ماهیت این کشور به عنوان ملتی متشکل از مهاجران می‌باشد. تلاش در جهت افزایش دوستان و کاهش دشمنان و مخالفان یک کشور است که این به معنی ضرورت تمیز دادن دوستان از دشمنان خواهد بود.

برای یک قدرت بزرگ منافع ملی عمدتاً یک واژه‌ی جغرافیائی نیست، آنچنان که ممکن است برای دولت‌های دارای قدرت محدود باشد. ملت‌های بزرگ منافع گسترده‌تری دارند در حالی که هویت آنها ایدئولوژیک می‌باشد. لذا آنها دارای منافع ایدئولوژیک بوده ولی مضافاً نگرانی‌های عینی نیز دارند. (Kristol and Dean, 2003) در مباحثی مانند انرژی، تجارت، همانند شوروی سابق، آمریکا و ایران امروز به صورت غیرقابل اجتنابی منافع ایدئولوژیک به همراه نگرانی‌های مادی و خاص خود را دارند.

لذا به همین دلیل است که امروزه دولت اوپاما خط‌مشی خود را این‌گونه ترسیم نموده است که خود را متعهد می‌داند که در حوادث اضطراری و فوق‌العاده که یک ملت دمکراتیک از سوی یک حکومت غیردمکراتیک مورد حمله قرار گیرد، به دفاع از آن برخیزد. همان طوری که در قالب منافع ملی خود به دفاع از فرانسه و بریتانیا در جنگ جهانی دوم پرداخت و به همین خاطر است که امروزه احساس می‌کند که ضروری است از رژیم اشغالگر قدس دفاع نماید، زمانی که بقای آن تهدید می‌شود هیچ‌گونه محاسبات ژئوپلیتیک و پیچیده‌ای از منافع ملی ضروری نیست.

### تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در سیاست خارجی آمریکا

به‌رغم این دیدگاه‌ها و برنامه‌های متفاوت در درون احزاب این اختلافات در حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا را بایستی تاکتیکی تلقی نمود. زیرا همه طیف‌های حاکم و یا نخبگان و تصمیم‌گیران در آمریکا اعم از جمهوری خواه یا دمکرات با توجه به تعریف منافع ملی آمریکا در سطح نظام بین‌الملل به عنوان قدرت برتر، خواستار حضور سیاسی و اقتصادی آمریکا در سراسر جهان و بویژه نقاط راهبردی از جمله خاورمیانه هستند. ولی در تاکتیک‌های پیشنهادی برای تداوم این سلطه‌ی هژمونیک بر جهان دارای اختلاف نظر می‌باشند. به طوری که حتی یکی از تندروهای جمهوری خواه لیبرال به نام تام فریدمن<sup>۱</sup> نسبت به سیاست بوش در عراق موضع انتقادی داشته است که البته بیشتر عدم موافقت‌ها با سیاست خارجی بوش در عراق را معطوف به نحوه‌ی مدیریت جنگ و اشغال عراق می‌دانست نه اینکه توجیحات لازم برای پروژه ویلسونی اداره‌ی هژمونیک خاورمیانه را از سوی آمریکا زیر سؤال ببرد. به همین دلیل است که آمریکا امروزه هزینه بیشتری برای مسائل دفاعی، بویژه برای فناوری مدرن، تسلیحات نظامی صرف می‌نماید. در همین راستا دولت اوباما درصدد است از طریق مؤسسات چندجانبه از قبیل سازمان ملل متحد به اقدامات آمریکا در سیاست خارجی مشروعیت بخشد، به نحوی که محدودیتی برای پیشبرد منافع ملی آمریکا ایجاد نکند.

با توجه به مطالب ارائه شده به نظر می‌رسد امکان تداوم جریان نومه‌محافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا به واسطه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری جمهوری خواهان لیبرال که در محافل فکری و اشینگتن امروزه نیز به طور نسبی تأثیرگذار هستند - همانند مرکز سابان برای مطالعات خاورمیانه در مؤسسه‌ی

---

1 - Tom Friedman

مطالعات بروکینگ، مؤسسه امریکن اینترپرایز و افراد تعیین کننده در این مراکز مانند سفیر سابق آمریکا در اسرائیل که از طرفداران جنگ عراق می‌باشد و سیاست خارجی تهاجمی نومحافظه کاران در قبال ایران و رژیم صهیونیستی را تأیید می‌کنند - وجود دارد. همچنین دیگر متخصصین در خاورمیانه مانند مذاکره کننده‌ی سابق صلح اعراب و اسرائیل دنیس راس که امروز نیز دارای پست مهمی در کابینه‌ی دمکرات‌ها می‌باشد نیز همین ایده را دارد. در این خصوص در اواخر دولت بوش برخی تحلیل‌گران سیاسی بر این باور بودند که اگر دمکرات‌ها جانشین بوش شوند، سیاست‌های او را احتمالاً پیگیری خواهند کرد که در آن صورت به عنوان نومحافظه‌کاری جدید با چهره‌ای دمکرات از آنها یاد خواهد شد. در همان زمان پاره‌ای از روشنفکران لیبرال جمهوری خواه تأکید داشتند که این حزب برای پیروزی در انتخابات بعدی نیازمند آن است که نشان دهد نمی‌تواند تندروهای اسلامی را شکست دهد، و آنها نیاز دارند برای حفظ اصول لیبرال در خارج، با همان جدیتی که برای آنها در داخل می‌جنگند، بجنگند و تأکید می‌کردند که حتی دمکرات‌ها نیز نایستی صدور دمکراسی را به عنوان یک هدف کنار بگذارند. (Hadar, 2006)

لذا سیاستمداران آمریکایی به‌رغم تعلق خاطر به نحله‌های فکری متفاوت دارای تفاوت اساسی در خصوص اصول و ارزش‌هایی از قبیل حمایت از حاکمیت قانون، ترویج دمکراسی، حمایت از حقوق بشر، آزادی بیان و آزادی مذهب نمی‌باشند. به نحوی که اوپاما علی‌رغم لحن ملایم خویش در سیاست خارجی در مصاحبه‌ای که در اواخر ماه می ۲۰۰۹ با بی‌بی‌سی انجام داده بود هر چند تحمیل ارزش‌های یک کشور بر کشور دیگر را خطرناک توصیف کرده بود، اما در همان مصاحبه با تأکید بر اصول ذکر شده در بالا به حمایت از آنها برخاسته بود و مدعی شده بود حمایت از این ارزش‌ها دارای اهمیت است، زیرا آنها ارزش‌های جهانی می‌باشد. لازم به ذکر است تأکید بر این ارزش‌ها صرفاً در



چارچوب مبانی فکری و فلسفی لیبرال دمکراسی غربی معنی می‌یابد. لذا اصرار بر حمایت از آنها در سطح جهانی و نادیده گرفتن تنوعات فکری و فرهنگی، منجر به ایجاد تنش با دیگر فرهنگ‌ها، بویژه با کشورهای مسلمان می‌گردد.

### جمع‌بندی و چشم‌انداز نومحافظه‌کاری

ناکامی سیاست خارجی بوش بویژه در عراق و افغانستان برای صدور دمکراسی همراه با حمله‌ی نظامی منجر به این شد که تبلیغات طرفداران جنگ در میان شهروندان آمریکایی با شکست روبرو گردد که دو عامل اصلی در این شکست تأثیرگذار بودند.

۱ - شکل‌گیری اپوزیسیون روشنفکر قدرتمند در مقابل وضعیت جنگی.  
 ۲ - بازگشت به انزواگرایی ریشه‌دار در سیاست خارجی به طوری که سنت‌گرایان دست راستی نیز به طور کلی با عملیات‌های جنگی خارجی مخالفت کردند، اما نیروی عمده ضدجنگ در جناح راست، شمار در حال رشدی از آزادی خواهان انزواگرا بودند که خواستار آن هستند که کشور در وضعیت جنگی درگیر نشود. (Information Clearing House, 2006) در واقع شکل‌گیری چنین فضایی بوده است که منجر به شکست نومحافظه‌کاران و پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات نوامبر ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ گردید.

در میان کارشناسان سیاست خارجی آمریکا بعد از دولت بوش، مواضع متعددی درخصوص تغییرات درخصوص استمرار روش کنونی یا تغییرات بنیادین در آن مورد بحث قرار گرفته است که یکی از سئوالات بنیادین این مباحث بر نحوه‌ی برخورد آن‌ها با مسئله‌ی خروج سربازان آمریکایی از عراق می‌توان اشاره کرد. حتی در نقد سیاست خارجی بوش استیفن هالپر یکی از مقامات دولت ریگان که وابسته به جریان فکری نومحافظه‌کاری می‌باشد اصرار داشت که سیاست خارجی واقع‌بینانه بایستی پیگیری شود، که منظور او سیاست

خارجی کمتر مداخله‌گرا است. او به عنوان نمونه به رهیافت رئال‌پالیتمیک که به وسیله‌ی نیکسون - کسینجر پیگیری می‌شد، باعث تنش‌زدایی و موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات با شوروی و گسترش روابط با چین گردید، اشاره می‌کند. او حتی از سیاست ریگان در خصوص تصمیم به عقب کشیدن سربازان آمریکایی از لبنان و فشار بوش پدر به اسرائیل جهت پایان دادن به سیاست شهرک‌سازی حمایت می‌کند و اصرار جهت فشار بر فلسطینی‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. (Harder, 2006) تلاش اوباما نیز برای کاهش اختلافات با کشورهایمانند روسیه، چین، کوبا و ایران در همین راستا معنی می‌یابد.

انتقال حکومت در عراق در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ به سیاستمداران عراقی، باعث طرح این سؤال شد که آیا یک واقعه‌ی متقارن در واشنگتن نیز اتفاق خواهد افتاد از همان موقع این دیدگاه مطرح گردید که آیا نفوذ نومحافظه‌کاری که اوج آن در حمله به عراق نمودار گردیده بود، می‌تواند به صورت ناگهانی این تیم سیاسی را بازنشسته کند، و در صورت کنار رفتن سیاستمداران متعصب نومحافظه‌کار چه تحولی برای چشم‌انداز سیاست خارجی آمریکا اتفاق خواهد افتاد؟ آیا نقد گفتمان محور شرارت در محافل آکادمیک آمریکا و حزب دمکرات به عرصه‌ی اجرایی نیز راه پیدا خواهد کرد؟ هر چند امروزه تحولات عینی سیاست داخلی و خارجی آمریکا به این سئوالات پاسخ مثبت داده است. به عبارت دیگر نه تنها از سوی سیاست‌های تهاجمی در سیاست خارجی از سوی جریان روشنفکران لیبرال و دمکرات به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است، بلکه در درون حزب جمهوری خواه نیز صداهای اعتراض بلند گردیده که در این خصوص می‌توان به حمایت کالین پاول وزیر خارجه‌ی دور اول دولت بوش که به حمایت از کاندیدای دمکرات‌ها پرداخت، اشاره کرد.

احتمالاً بسیاری از ناظران سیاسی به کسوف رفتن نومحافظه‌کاری در حکومت آمریکا را جشن خواهند گرفت، ولی احتیاط بایستی در زمان تحلیل در دستور کار باشد. زیرا هر چند افول نومحافظه‌کاران بعد از دوره‌ی جنگ سرد در دهه‌ی ۱۹۹۰

پیش‌بینی شده بود، زمانی که نورمن پود هورتز<sup>۱</sup> اظهار نمود که نومحافظه‌کاری به عنوان یک پدیده‌ی مجزا چندان دوام نخواهد آورد و همچنین جان جودیز<sup>۲</sup> در مجله‌ی فارین افیرز توصیف کرده بود که حرکت نومحافظه‌کاران در مسیر انتقال از تروتسکیسم به وضعیت جدید با یک نابهنجاری تاریخی روبرو خواهد شد، این پیش‌بینی‌ها را مورد تحلیل قرار داده بودند. با این حال نومحافظه‌کاران بعد از پیروزی جمهوری خواهان در سال ۲۰۰۰ به قدرت سیاسی بازگشتند و اثبات نمودند که این مطالب بیشتر به شیوه‌ای ژورنالیستی نوشته شده بوده تا اینکه دارای مبانی توصیفی نظری و عملی دقیق باشد. سؤال این است که اگر این واژه و این سیاست‌ها ظرفیت بالقوه‌ی خودشان را از دست داده‌اند، آیا دقیقاً به طور کامل و برای همیشه از سیاست خارجی آمریکا کنار گذاشته خواهند شد؟ (Halper and Clarke, 2004)

پاسخ صریح به سوال بالا مشکل است ولی به نظر می‌رسد اگرچه نومحافظه‌کاری در «وضعیتی پر نوسان» در درون حکومت آمریکا ایجاد شده بود، ولی حتی اگر چهره‌های برجسته‌ی آن کم‌رنگ و یا از مسند قدرت کنار گذاشته شوند از بین نخواهد رفت. در این رابطه یک مقام اسبق رسمی در دول نیکسون، فورد و ریگان و یک دیپلمات سابق انگلیسی اظهار می‌دارد که نومحافظه‌کاری علائمی از مشخصه‌های عمیق ریشه‌های ساختاری در سیاست و تاریخ آمریکا دارد، به درستی همانند آبی که به عمق سنگ نفوذ کرده است دارای بنیاد و پوسته‌ای سخت می‌باشد. به نظر می‌رسد سیاستگذاران آمریکایی در دولت اوباما با توجه به معضلات ناشی از سیاست خارجی نومحافظه‌کاری بویژه در منطقه‌ی خاورمیانه به این واقعیت پی برده‌اند که توانایی آمریکا محدودیت‌هایی دارد که لازم است بین اهداف بلندپروازانه در سیاست خارجی و توانایی آمریکا یک تعادل و توازن ایجاد گردد، نکته‌ای که نظریه‌پردازان برجسته‌ای مانند کسینجر و

1 - Norman Podhoretz

2 - John Judis

فوکویاما نیز آن را تصریح نموده‌اند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ نومحافظه کاری از قدرت کنار رفته است، بدون شک با استفاده از تجربیات منفی جنگ در عراق آنها تلاش خواهند کرد با استراتژی جدید و بسیج توان خود مجدداً به قدرت بازگردند. هر چند روی کار آمدن دمکرات‌ها نیز با توجه به معضلات هشت ساله‌ی سیاست‌های نومحافظه‌کاران برای آنها نیز ضرورت تعدیل در تندروری‌ها و بلندپروازی‌های سیاست خارجی را گوش زد نموده است که البته این به معنی تغییرات بنیادین در سیاست خارجی یک قدرت بزرگ که به عنوان هژمون خواهان حفظ منافع جهانی خود است، نمی‌باشد. بلکه تصمیم‌سازان جدید سیاست خارجی آمریکا تلاش خواهند کرد با اجتناب از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه‌ی مطلق و در پیش گرفتن سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه در خصوص موضوعات مهمی مانند مسائل هسته‌ای ایران و کره‌ی شمالی، صلح اعراب و اسرائیل، روابط آمریکا و چین و غیره با توجه به شرایط جدید ضمن در پیش گرفتن سیاست‌های منعطف، بیشترین منافع را برای آمریکا تأمین نمایند. ولیکن بایستی توجه نماییم که شکل‌گیری و اعمال سیاست خارجی آمریکا دارای فرایند پیچیده‌ای است که نیروهای متعددی بر آن تأثیر می‌گذارند. به همین جهت سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و علت اعمال آنها معلول نیروهای اجتماعی قابل توجهی است که در جامعه‌ی آمریکا حضور دارند. لذا به نظر می‌رسد به دلیل حضور و تداوم پایگاه اجتماعی نومحافظه‌کاران در جامعه‌ی آمریکا از یک پتانسیل اجتماعی قدرتمندی برخوردار می‌باشند.

### منابع

- 1 - Atkins, Drew and Tartakovsky, Joey. Blue Traffic Lights: Neoconservatism History 101, Daily Nexus, November 24, 2003.
- 2 - Brooks, David. The Neocon Cabal and Other Fantasies, in Stelzer , Irwin , Neo conservatism, Atlantic Books, London, 2004.
- 3 - Christian Science Monitor, Neocon 101: What Do Neoconservatives Believe?, August 7, 2007.
- 4 - Fukuyama, Francis,(a) After the Neoconservatives: America at the Crossroads, Profile Books, London, 2006.
- 5 - Fukuyama, Francis,(b) After Neoconservatism, in the New York Times, February 19, 2006.
- 6 - Gui, Zhiyuan. Doctrine and Neoconservatism: A Chinese Perspective, Harvard International Law Journal, Vol. 46, Number 2, Summer 2005.
- 7 - Hadar, Leon. A New Kind of Neocon?, Right Web Analysis, October 10, 2006.
- 8 - Halper, Stefan and Clarke, Jonathan. Neoconservatism and the American Future, Open Democracy, 2004.
- 9 - Information Clearing House. Neoconservatism: A CIA Front?, <http://www.informationclearinghouse.info/article27000htm>. 2006.
- 10 - Kimberly, Amadeo. U.S. Federal Budget – Military Spending, <http://useconomy.about.com>, 2009.
- 11 - Kosma, Mikko and Cantell, Johannes. Neoconservative Ideology and the Use of Torture in the Global War on Terror, University of Helsinki Faculty of Social Science Department of Political Science, May 2007.

- 12 - Kristol, Irving and Dean, Howard, The Neoconservative Persuasion, Weekly Standard, August 11, 2003.
- 13 - Lipset, Seymour Martin. American Exceptionalism. A Double- Edge Sword, W.W. Norton & Company, New York. 1997.
- 14 - Wolfson, Adam. Conservatives and Neoconservatives, in Stelzer, Irwin(ed) 2004 Neoconservatism, Atlantic Books, London, 2004.